

لعان در قانون مدنی ایران

مادر ۸۸۲ قانون مدنی :

« بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر ارث نمیبرند و همچنین فرزندیکه بسبب انکار او لعان واقع شده از پدر و پدر از او ارث نمیبرد لیکن فرزند مزبور از مادر و خویشان مادری خود و همچنین مادر و خویشان مادری او ارث میبرند »

ماده ۸۸۳ :

« هرگاه پدر بعد از لعان رجوع کند پسر از او ارث میبرد لیکن از ارحام پدر و همچنین پدر و ارحام پدری از پسر ارث نمیبرند »

ماده ۱۰۵۲ :

« تفریقی که با لعان حاصل می شود موجب حرمت ابدی است »



ممکنست شوهری زن خود را در حال زنا مشاهده کرده و یا طفلی را که زوجه اش ادعا میکند از آن اوست ، از خود نداند اما برای اثبات زانیه بودن زن و یا عدم تعلق طفل بخود ، بینه ای نداشته باشد. در اینصورت بموجب احکام موجوده در حقوق اسلامی که

چند کلمه
بعنوان مقدمه

بعضی از آثار آنرا قانون مدنی ذکر کرده است ، شوهر میتواند با شرایط خاصی که بعداً ذکر خواهد شد بزن خود رسماً نسبت زنا داده و یا طفلی را که زوجه اش ادعا میکند از آن اوست از خود نفی نماید .

این عمل در فقه لعان نامیده میشود و قانون مدنی نیز همین اصطلاح را بکار برده ولی از آن تعریفی نکرده و فقط در دو مبحث بآثار متناسبت بآن مبحث اشاره ای نموده است و چون مواد راجعه بآن عیناً مأخوذ از فقه اسلامی است باید تعریف و آثار و چگونگی انجام و سایر امور مربوطه بآنرا در حقوق اسلامی مورد مطالعه قرارداد .

لعان بکسر لام مشتق از لعن است که بمعنی دشنام دادن و از نیکی دور کردن آمده و ملاءنه و لعان بمعنی لعن بین الاتین است نیز

معنی لغوی لعان

در معنی داوری و حکم کردن حاکم بین طرفین متنازعین استعمال شده است .

مستند لعان
 مستند لعان چهار آیه است که در سوره نور آمده : آیه ۶
 « **والذین یرمون ازواجهم و ام یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهاده احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین** » کسانی که به سران خود نسبت زنا دهند و گواهی نداشته باشند مگر خودشان، گواهی هر یک چهار مرتبه شهادت بخداست که از راستگویانند .

آیه ۷ « **والخامسة ان لعنت الله علیه ان کان من الکاذبین** » و پنجمین شهادت اینست که بگوید لعنت خدای بر او باد اگر از دروغگویان است .

آیه ۸ « **و یدروا عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین** » و دفع کند از آن زن عذاب را ، یعنی مجازات زنارا که حد باشد ، که چهار بار شهادت بخدا دهد که آنمرد از دروغگویان است .

آیه ۹ « **والخامسة ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین** » و پنجمین شهادت آنکه ، خشم خدای بر او باد اگر مرد از راستگویان باشد .

شان نزول :

شان نزول این آیات را چنین حکایت میکنند که پس از نزول آیه **والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة . . .** « کسانی که زنان خود را نسبت زنا میدهند و چهار گواه نیاورند، آنانرا هشتاد تازیانه بزنید (سوره نور آیه چهارم) جمعی از صحابه پیغمبر را گفتند که گاه مارا اتفاق میافتد زن خود را مشاهده میکنیم در حال زنا با مردی بیگانه، اگر خواهیم ساکت باشیم غیرت ما ننگجد و اگر خواهیم عذابشان کنیم، عذابمان کنند و اگر خواهیم به پی آوردن چهار شاهد رویم آنها کار خود کرده باشند و بیگانه رفته . رسول گفت این فرمان خداست و از انجام آن چاره نیست. روزی چند بگذشت و یکی از صحابه نزد پیغمبر آمد و گفت آنچه را که گفته بودیم بر من رفت . رسول بنا بآیه در پی جد زدن او بهشتاد تازیانه بر آمد که آیات فوق نازل شد و رسول زن را بخواند و آنرا بلعان هم واداشت و پس از انجام آن ، حکم بجدائی آنان داد .

گذشته از آیات فوق اخبار کثیره و صحیحهای هم درباره لعان وارد شده که از ذکر آنان در میگذریم و هر جا که نیازی بآن دیدیم بذکر آن میپردازیم .

لعان عبارتست از نسبت زنا دادن بزنی با ادعای مشاهده و انکار

تعریف حقوقی لعان

ولد کردن بانداشتن بیته .

اصطلاحات
لعان کننده را **لاعن** (اسم فاعل از مصدر لعان) و یا **ملاعن**
(اسم فاعل از باب ملاءنه) و زن لعان شده را **ملاعنة** (اسم مفعول مؤنث از باب ملاءنه) و فرزند نفی شده را **ملاعن** (اسم مفعول مذکر از باب ملاءنه) خوانند .

اگر لعان بانسبت زنا دادن بزن ، ونه بانفی ولد ، صورت گیرد این عمل را **قذف** بفتح قاف و سکون ذال و ف ، خوانده ، شوهر را **قاذف** و زن را **مقذوفه** نامند .

وجه تسمیه این مبحث به لعان

این مبحث را بدانجهت به لعان تسمیه کرده اند که بنا بآیات فوق زن وشوهر باید یکدیگر را به ترتیبی که بعداً ذکر خواهد شد لعن کنند تا احکام این مبحث ترتیب یابد . همچنین وجه تسمیه آنرا چنین میدانند که چون بالبداهه گفتار یکی از دو همسر با واقعیت تطبیق نمیکند ، آن يك از نیکی دور میشود و بلعنت گرفتار میآید . عدم تسمیه آن به (لعن) و یا به (لعنت) از این سبب است که لعن خاص این مبحث از نوع لعنها و لعنهای دیگر ممتاز باشد .

بطوریکه از تعریف لعان برمیآید و در ذکر اصطلاحات این مبحث اشاره ای شده است لعان بدو سبب صورت میگیرد ؛ یکی بانسبت زنا دادن بزن که قذف خوانده میشود و دیگری بانکار ولد کردن .

اسباب لعان

اول . قذف

قذف در لغت بمعنی افتراء و تهمت زدن و سنگ انداختن و تکلم بدون تأمل کردن و دشنام دادن و نسبت زنا دادن است که در اینجا همین معنای اخیر منظور است . لعان در صورتی با قذف صورت می بندد که شوهر ادعای مشاهده زنا کرده ولی شاهدهی بر این ادعای خود نداشته باشد چه در آن صورت احتیاجی بلعان نخواهد بود .

با توجه با شرایط مشاهده شوهر معلوم میشود که اشخاص کور نمیتوانند زن خود را بسبب قذف لعان نمایند .

قذف در زمان عده رجعیه نیز صورت پذیر است زیرا ایام عده رجعیه متصل بزمان زوجیت حقیقیه بوده و استدامه آنست .

نکته اینکه در اینمورد قابل توجه است اینکه آیا قذف دلالت بر رجوع دارد

یا نه ؟

ممکنست چنین استدلال کرد که قذف ملازمه ای با رجوع ندارد زیرا شوهر در

لعان در قانون مدنی

هنگام عده رجعیه بصرف اینکه علقه زوجیت باقیست حق قذف خود را اعمال میکند و خود قذف دلیل بر عدم علاقه شوهر به بقاء علقه زوجیت متزلزلی است که در ایام عده رجعیه وجود دارد.

در مقابل، استدلال دیگری میتوان کرد و قذف را دلیل بر رجوع شمرده و آن استدلال چنین است:

باتوجه باینکه قذف اختصاص بشوهر دارد، چنین نتیجه میشود که او هنگام قذف حق زوجیت خود را اعمال میکند و قبل از آنکه عمل او بعنوان قذف مؤثر باشد رجوع محسوب خواهد شد بعبارت دیگر با همان عمل، رجوع و سپس قذف هر دو با هم صورت می‌بندد.

اما چنانکه از کلمات فقها برمیآید آنرا رجوع نمی‌شمارند.

بدیهیست در زمان عده باینکه قذف ممکن نیست اما اگر زن مطلقه بطلاق خلع یا مبارات باشد چون این دو طلاق چه در فقه و چه در قانون مدنی به تبع فقه (بند سوم ماده ۱۱۴۵) مادام که زن بعوض رجوع نکرده باین است و پس از رجوعش بعوضی که پرداخته رجعی میشود، شوهر میتواند پس از رجوع او، در صورتیکه ایام عده منقضی نشده باشد او را قذف کند.

لازمه لعان اینست که زن به بیعتی معروف نباشد و در غیر این صورت نسبت زن دادن از طرف شوهر ملازمه‌ای با لعان نداشته و احتیاجی بانجام تشریفات آن نیست.

توضیح آنکه بر نسبت زنا دادن بزن، گذشته از اثرات حقوقی (که در این مقاله فقط از همین جنبه بحث میکنیم) اثراتی جزائی هم بر آن مترتب میشود که در فقه حد زده شدن بهشتاد تازیانه است و اگر پس از ایراد این نسبت، شوهر بلعان پردازد حد از او ساقط میشود. ولی اگر زن به بیعتی معروف باشد چون نسبت زنا دادن با وسبب تعلق حد زنا نمیشود بدینجهت احتیاجی بلعان نیست.

شرط دیگر صحت لعان بسبب قذف، اینست که زن کرولال نباشد چه در آن صورت صرف نسبت دادن سبب ترتب آثار لعان شده و لزومی بانجام تشریفات آن نیست.

دوم. انکار ولد

دومین سببی که موجب لعان میشود انکار طفلی است که زن ادعای تعلقش را بشوهر

دارد.

برای آنکه لعان با انکار ولد صورت پذیر باشد لازمست تولد طفل در زمانی باشد که تعلقش به شوهر امکان داشته باشد چه در غیر این صورت بدون احتیاج بلعان ، طفل از اصل منتفی از شوهر بوده و نفی منتفی تحصیل حاصل است و باطل و وجهی ندارد .
مثلا اگر قبل از سپری شدن شش ماه یا بعد از گذشتن دوماه از زمان مباشرت زن بشوهر طفل متولد شود بموجب ماده ۱۱۵۸ قانون مدنی که مقرر میدارد :

«طفل متولد در زمان زوجیت متعلق بشوهر است مشروط بر اینکه از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد که کمتر از شش ماه و بیشتر از ده ماه نگذشته باشد»
اصل ، عدم تعلق آن بشوهر است و بدون آنکه نیازی بانجام لعان باشد ، مجرد عدم قبول طفل ، سبب انتفائش خواهد شد .

ممکنست در تاریخ وقوع نزدیکی ، بین زن و شوهر اختلاف حاصل شود یعنی زن تاریخی را ادعا کند که تولد طفل نسبت بآن تاریخ پس از شش و قبل از ده ماه باشد و شوهر مدعی وقوع آن در تاریخی شود که تولد طفل نسبت بآن یا قبل از شش و یا بعد از ده ماه باشد .

مثلا طفل در اسفند متولد شده و زن مدعی شود که مباشرت در مرداد واقع شده و شوهر وقوع آنرا در فروردین یا فرضاً در آذرماه ادعا کند و هیچیک نیز دلیلی بر این ادعای خود نداشته باشند. در این صورت چون قول زن بنا بقاعده «**الولد للمفراش**» (که قانون مدنی نیز آنرا پذیرفته و در صدر ماده ۱۱۵۸ مذکور فوق ، آنرا ذکر کرده است) مقدم است بنابراین طفل بپدر ملحق شده و باز لعان ممکن خواهد بود .

عدم امکان انکار ولد پس از اعتراف به نسب طفل

اگر شوهر اعتراف به تعلق فرزند زوجه اش بخود کند ، پس از آن نمیتواند به نفی او بپردازد چه با این اعتراف حقوقی برای آن طفل ثابت شده که شوهر نمیتواند با انکار او پس از اعتراف آن حقوق را از بین ببرد و رابطه ایرا که از لحاظ نسب محقق و ثابت شده قطع کند .

زمان انکار ولد

شوهر میتواند در زمان حاملگی زن طفلش را از خود نفی و یا پس از تولدش او را انکار کند ولی مسئله ای که در این مورد بین حقوقدانان اسلامی مورد بحث و محل اختلاف است اینست که آیا انکار ولد ، پس از تولد طفل باید بفوریت انجام گیرد و یا فوریت شرط نیست .

لعان در قانون مدنی

جمعی از فقها که شهید ثانی در کتاب مسالك عدة آنها را بیشتر از عدة قائلین بقول دوم میدانند (مسالك، چاپ تهران ۱۳۱۴ فمری صفحه ۱۱۲ سطر ۱۶) معتقد بفوریت این حق هستند و استدلال میکنند باینکه این حق مسانند خیارات برای رفع ضرر است و باید بلافاصله پس از تحقق آن و حصول اطلاع، اعمال شود و در غیر اینصورت چنین معلوم میشود که یادارنده حق، ضرر را پذیرفته و یا آنکه خود را محق ندانسته و ضرری بخود متوجه ندیده است.

جمعی دیگر از فقها که صاحب کتاب شرایع محقق حلی از آن دسته است (شرایع چاپ عبدالرحیم صفحه ۲۳۹ سطر ۷) فوریت را شرط ندانسته و چنین استدلال میکنند که سکوت پس از تولد طفل دلیل بر اقرار بالحاق نسب آن طفل نمیشود چه سکوت اعم است از اقرار و انکار و بجز سکوت مانع دیگری تصور نمیشود و با فقدان مانع و وجود مقتضی که نفی ولد باشد؛ مضافاً باصالت عدم اشتراط، لعان صورت می‌بندد.

فرق قذف و انکار ولد

فرق این دو سبب در این است که در قذف فقط نسبت زنا بزنا داده میشود بدون انکار ولد، و در انکار ولد طفل نفی میشود بدون آنکه لزومی به نسبت زنا دادن بزنا وجود داشته باشد.

بنابراین اگر مقذوفه از قاذف اولادی داشته باشد قذف در رابطه شوهر با طفلش تأثیری نخواهد کرد؛

اما در انکار ولد یا شوهر بعلت آن اشاره میکند و یا تصریحی بآن ننماید و در صورت ذکر علت آنرا موطوئه بشبیه شدن زن می‌شمارد و یا زانیه بودن او؛ در صورت اخیر هم احکام انکار ولد جاری میشود و هم قذف ولی در صورت دیگر، یعنی خواه در صورتیکه تصریحاً علت انکار ولد را و طی بشبیه بداند و یا تصریحی بآن نکند، فقط احکام انکار ولد جاری میشود و عدم تصریح، حمل بر زنا زنی نمی‌گردد.

شرایط صحت لعان

گذشته از شرایطی که ذکر شد مانند امکان تعلق طفل بشوهر برای صحت انکار ولد و عدم معروفیت زن به بیعتی در قذف، شرایط دیگری نیز برای صحت لعان لازمست:

الف - دائمی بودن نکاح:

در بحث از لزوم دائم بودن نکاح برای تحقق لعان باید بین انکار ولد و قذف قائل

به تفصیل شد.

در مورد انکار ولد، بنا با اتفاق فقها برای صورت پذیر شدن لعان، دائم بودن نکاح شرط است چه در نکاح منقطع بنا باجماع، شوهر میتواند بدون لعان طفل متولد از زوجه منقطعه را از خود نفی نموده و نسبش را بخود منتسب نداند.

اما در قذف، شرط دائمی بودن نکاح مورد اختلاف است و عده معدودی مانند شیخ مفید و مرتضی که دو تن از حقوق دانان بزرگ اسلامی بشمار میآیند با استناد عموم آیات لعان، دائم بودن نکاح را شرط ندانسته چه در نکاح دائم و چه در منقطع انجام آن را ممکن شمرده اند. ولی اکثریت قریب با اتفاق بنا بر جواز تخصیص کتاب بخبر واحد، با استناد باخبار صحیحه ای که مبنی بر عدم جواز لعان در نکاح منقطع وارد شده و آیه را بنکاح دائم تخصیص داده است مانند صحیحه ابن ابی یعفور از حضرت صادق: **لا یلعن الرجل - المرأة التي یتمتع بها** و نظایر آن، لعان را در نکاح منقطع انجام پذیر نمیدانند.

ب - بلوغ و عقل طرفین ملاءنه :

شرط دیگر، بالغ و عاقل بودن هر دو طرف است و اگر هر دو و یا یکی از آن دو عاقل و بالغ نباشند لعان انجام نمیشود. کر و لال بودن شوهر در صورتیکه بتواند با نوشتن و با اشاره قابل فهم منظور خود را برساند مانع لعان نخواهد بود.

ج - مدخوله بودن زن :

جمعی مدخوله بودن زن را برای صحت لعان شرط نکرده و بنا بر عموم آیات، لعان را در هر دو صورت ممکن دانسته اند ولی عده ای دیگر با استناد اخبار وارده مانند صحیحه ابی بصیر از حضرت صادق: **«قال لا یقع اللعان حتی یدخل الرجل بامرأته»** و نظایر آن، آیه را از اینجهت نیز مخصوص دانسته اند. البته باید توجه داشت که در انکار ولد، نمیتوان قول قائلین بعدم اشتراط را پذیرفت زیرا در صورت عدم مباشرت شوهر با زن، امکان تعلق طفل با او نمی رود تا بتواند به نفی او پردازد.

چگونگی صورت پذیرفتن لعان

در حقوق اسلامی مقرر است که لعان در محضر حاکم یا کسیکه جانشین او باشد بعمل آید و اگر طرفین ملاءنه تراضی کنند مانعی ندارد که لعان در نزد شخصیکه وارد باحکام آنست، انجام شود.

نعان در قانون مدنی

تشریفات انجام لعان اینست که هر يك از طرفین جملات معینه ایرا بترتیب ذیل رد و بدل میکنند :

ابتدا شوهر چهار بار بزن خود نسبت زنا داده و یا ولد را از خود نفی میکند و هر بار خدا را گواه برداستی گفتار خود میگیرد و در بار پنجم برای آخرین مرتبه ادعای خود را تکرار کرده و سپس میگوید « لعنت خدای بر من باد اگر از دروغگویان باشم » پس از آن ، زن که منکر این اتهام است چهار مرتبه خدای را گواه میگیرد که گفته شوهر دروغ است و در بار پنجم اضافه میکند « خشم خدای بر من باد اگر او از راستگویان باشد » هنگام انجام این تشریفات همه باید ایستاده باشند و قبل از لعان حاکم هر يك را پند دهد که از دروغ گفتن پرهیزند . پس از اتمام جریان آن ، بنا بحکم لعان تحقق یافته و آثار آن از همان لحظه مترتب می شود .

چه مرجعی در قوانین ایران صلاحیت رسیدگی بلعان را دارد

در قوانین ایران بر مرجع صلاحیتدار برای رسیدگی بلعان هیچگونه تصریحی نشده است . باسکوت قانون شاید چنین متصور شود که چون این امر از امور مختصه حقوق اسلامی و شرایط آن غیر قابل تغییر است بطوریکه حتی تغییر کلماتی که هر يك از آن دو باید بزبان آورند جایز شمرده نشده و مثلاً بجای « خدای را گواه میگیرم » نمیتوانند گفت « بخدا سوگند میخورم » ، بدینجهت باید در محضر و یا بعبارت دیگر در محکمه شرع انجام شود .

ولی این استدلال صحیح نیست چه صلاحیت محاکم شرع بموجب قانون محاکم شرع مصوبه نهم آذرماه ۱۳۱۰ قمری محدود شده و ماده ۷ آن مقرر میدارد : « رجوع بشرح درموارد زیر بعمل میآید :

۱ - دعوی راجع باصل نکاح و طلاق .

۲ - ماده مذکور در ماده ۱۰ قانون ازدواج مصوب ۲۲ مردادماه ۱۳۱۰ (درمورد

استنکاف شوهر ازدادن نفقه و برای تفریق) .

بازممکن است چنین توهم شود که اطلاق (برای تفریق) مذکور در ذیل ماده شامل تفریق بالعان هم میشود اما باعطف آن به جمله ماقبل ، وبامراجعه به ماده ۱۰ قانون ازدواج که میگوید :

« زن میتواند در مورد استنکاف شوهر از دادن نفقه همگانه رجوع

کنند. در اینصورت محکمه میزان نفقه را معین و شوهر را به پرداخت آن محکوم خواهد کرد» ،

بخوبی معلوم میشود که منظور از (تفریق) مذکور در ماده ۷ قانون محاکم شرع ، فقط تفریقی است که بعلت استنکاف شوهر از پرداخت نفقه بنا بحکم محکمه انجام می شود .

نتیجه آنکه محکمه شرع صلاحیت رسیدگی باین امر را نداشته و اگر موردی پیش آید دادگاه شهرستان بنا بحکم مستفاد از تلفیق مادتهای ۱۷ و ۱۳ آیین دادرسی مدنی صلاحیت رسیدگی بآنها خواهد داشت .

اثرات لعان . قانون مدنی

پس از تحقق لعان اثراتی بر آن مترتب میشود که ذیلا نقل میگردد :

اثر لعان در رابطه زن و شوهر :

پس از لعان رابطه زوجیت بین دو همسر قطع شده و برای همیشه نسبت بهم حرام میشوند و بپیچوجه نمیتوانند باهم ازدواج کنند .

قانون مدنی نیز در ماده ۱۰۵۲ باین حکم تصریح کرده و مقرر داشته است « تفریقی

که با لعان حاصل میشود موجب حرمت ابدی است . »

بنابراین پس از لعان دو همسر نسبت بهم بیگانه شده و هیچگونه حقوق و تکالیفی در مقابل هم نداشته و منجمله نمیتوانند از یکدیگر ارث ببرند .

قسمت اول ماده ۸۸۲ قانون مدنی که میگوید « بعد از لعان زن و شوهر از

یکدیگر ارث نمیبیرند » مشعر بر همین معنی است .

در پیدایش این تفریق فرقی نیست بین موردیکه سبب لعان قذف باشد باموردیکه سبب آن انکار ولد باشد .

اثر لعان در رابطه لعان کننده و فرزند نفی شده

پس از لعان رابطه لاعن و ملاعن قطع شده و اگر هم در متن واقع بین آنها رابطه نسبی وجود داشته باشد ، بعد از لعان این رابطه در نظر قانون وجودی نخواهد داشت .

توضیح آنکه ممکنست ادعای لاعن در انکار ولد باحقیقت امر وفق دهد یعنی زن در واقع زانیه بوده و طفل او از نطفه کسی غیر از شوهرش بوجود آمده باشد .

نیز ممکنست ادعای لاعن باحقیقت امر وفق ندهد یعنی گرچه شوهر زانیه بودن زن خود را ادعا میکند و یا فرزند او را متعلق بخود نمیداند ، اما او واقعا زانیه نبوده و طفل

او از آن شوهرش باشد .

از نظر مقنن صرف انکار ولد بصورت لعان برای قطع رابطه شوهر و طفل زن کافی بوده و پس از آن هیچ رابطه‌ای منجمله رابطه توارث، که اگر لعان واقع نمیشد موجود میبود، بین آنها وجود نخواهد داشت .

قسمت دوم ماده ۸۸۲ ناظر بر این حکم است و میگوید «...چنین...» یعنی مانند زن و شوهری که پس از لعان از یکدیگر ارث نمیبرند «... فرزندی که بسبب انکار او لعان واقع شده از پدر و پدر از او ارث نمیبرد»

البته لفظ (فرزند) و (پدر) مذکور در این ماده، یا مجازاً (بنا بعلاقة ماکن، یعنی بنا باینکه ایندو قبل از لعان پدر و فرزند بشمار میرفته‌اند) بکار رفته و یا بر سبیل مسامحه استعمال شده است. چه بکار بردن ایندو کلمه وقتی جایز است که رابطه ابوت و بنوتی وجود داشته باشد و با وجود نبودن این رابطه چگونه میتوان دو نفر را نسبت بهم پدر و فرزند خواند.

اثر لعان در رابطه مادر و فرزند لعان شده

لعان فقط سبب قطع رابطه شوهر زن با طفل میشود و در رابطه نسبی زوجه و طفل تأثیری ندارد.

علت اینست که طفل محققاً از بطن زن بوجود آمده و تنها شک در اینست که نطفه او از آن شوهر است یا از آن دیگری، و بسبب همین شک است که شوهر بلعان زن میبرد و در رابطه ایرا که اگر لعان واقع نمیشد بین او و طفل ثابت میماند، قلع نمایند.

اما آیا این قطع رابطه واقعاً دلیل بر زانیه بودن زن است؟ بدیهیست بصرف لعان نمیتوان بزانیه بودن زن حکم کرد زیرا همچنانکه شوهر زن را نسبت زنا میدهد و گفته خویش را با استشهاد از خدا مؤکد میسازد زن نیز بهمین نحو گفتار شوهر را دروغ می‌شمارد.

بنابراین بحثی نیست که گفتاریکی از آندو با واقعیت امر تطبیق نمیکند. اما چگونه

میتوان فهمید سخن این راست است و آن نادرست؟

بهمین جهت است که گرچه در نظر قانون رابطه شوهر با طفل زن قطع میشود ولی رابطه خودزن با طفلش بحال خود باقی است و قسمت اخیر ماده ۸۸۲ یکی از اثرات باقی بودن این رابطه را بین طفل و مادرش ذکر کرده و میگوید «... لیکن فرزند مزبور» یعنی فرزند مورد ملاحظه «از مادر و خویشان مادری خود و همچنین مادر و

خویشان مادری او از او ارث میبرد»

چنانکه دیده میشود گذشته از آنکه بین طفل و مادرش رابطه توارث بحال سابق خود باقی میماند بلکه بین طفل و خویشاوندان مادرش نیز این رابطه باقی خواهد ماند. این حکم نتیجه منطقی وجود رابطه بین طفل و مادر است که چون رابطه از این طرف قطع نشده نسبت بهر کسی که در این وصله باشد معتبر خواهد بود.

انتقادی بر این نظریه

ممکنست از نظر رعایت اصول بر احکام فوق اشکالی وارد دانست زیرا بنظر قانون طفل نسبت بیکي از والدین متولد از زنا محسوب شده و نسبت بدیگری متولد از نکاح صحیح بشمار میرود.

چگونه میتوان پذیرفت که يك ماهیت در عین حال دو وجود متناقض داشته باشد. یا لعان موجب زانیه بشمار آمدن زن میشود که در اینصورت بنا به وادی که در بحث (نسب) قانون مدنی مقرر است نه تنها باید رابطه نسبی بین طفل و شوهر زوجه قطع شود بلکه لازمست بین طفل و مادرش نیز این رابطه قطع گردد. و یا آنکه بنظر قانون لعان موجب زانیه محسوب شدن زن نمیشود، در اینصورت نباید بقطع رابطه نسبی شوهر و طفل حکم شود، نه آنکه رابطه نسبی او را از يك جهت صحیح و از جهتی دیگر فاسد دانست.

اشتباه نشود این مورد باموردیکه طفلی از زن و مردی بوجود میآید که یکی عالم و دیگری جاهل بحرمت رابطه بین خود بوده بموجب قانون نسب طفل نسبت بعالم باطل و نسبت بجاهل صحیح است.

چه در اینمورد اگر حکم بزنا بودن این رابطه نسبت بعالم و صحیح بودن آن نسبت بجاهل میشود برای اینست که واقعاً هر يك از دو طرف به نوع رابطه بین خود آگاهند؛ عالم میدانند که زنا میکنند و جاهل آنرا واقعاً صحیح مینداند. اما در اینمورد، نه واقعاً مرد به تعلق این فرزند بغیر آگاهست و نه واقعاً به تعلق او نسبت بخود. چه در صورت اول، یعنی در صورت آگاهی به تعلق آن بغیر بنا باماراتی که مفید تعیین باشد مانند تولد طفل قبل یا بعد از اقل و اقصى مدت حمل، بنا بتوضیحی که قبل داده شد لعان صورت پذیر نبوده و بدون احتیاجی بآن، فرزند منتفی است، و اگر واقعاً عالم به تعلق او نسبت بخود باشد تصور تولد این طفل از زنا با این فرض موردی نداشته و لعان ممنوع است.

نتیجه بدیهی آنکه شوهر در اینمورد فقط پنداری بتولد این طفل از زنا دارد منتهی بسته بقرائن، این پندار دارای درجه شدیدتر یا خفیفتری است و بهر حال یاد در نظر قانون

لعان در قانون مدنی

با واقعیت امر تطبیق می‌کند و یا با آن منطبق نیست؛ اگر باشد چرا باید احکام نسب صحیح بین او و طفل مترتب شود و اگر نباشد چرا باید طفل او که متعلق بشوهرش است نسبت پیدر خود متولد از زنا محسوب شده و احکام نسب فاسد بین آنها جریان یابد.

ممکنست گفته شود ثابت بودن امری در عالم واقع ملازمه‌ای با ثابت شناخته شدنش در نظر قانون ندارد، مادر این نکته بحثی نداریم بلکه منظور ما اینست که در نظر قانون هر ماهیتی باید يك وجود داشته باشد نه دو وجود متناقض.

بعبارت دیگر در این مورد، بازیگران صحنه لعان در عین حال از يك طرف دو و از طرف دیگر سه نفرند: یکی زن که بدون گفتگو در ایجاد طفل دخالت داشته و دیگری شوهر و سه دیگر شخص ثالثی که شوهر ادعای وجود رابطه نامشروع بین او و زوجه خود را دارد.

هنگامیکه کارگردان صحنه یعنی قانون، شوهر زوجه و طفل را نسبت بهم می‌سنجد پدر طفل را آن شخص ثالث میداند و وقتی بر رابطه این طفل با مادرش توجه میکند پدر طفل را شوهر آن زن می‌شمارد یعنی برای يك طفل در آن واحد دو پدر تصور میکند؛ یکی پدر قانونی و مشروع از لحاظ رابطه اش با مادر خود دیگری پدر غیر قانونی و نامشروع از لحاظ رابطه او با شوهر مادرش. و در اینجا است که این سؤال پیش می‌آید:

چگونه ممکنست يك ماهیت دو وجود متناقض داشته و يك طفل دارای دو پدر باشد.

در آخر این قسمت بعنوان توضیح اضافی تذکر داده میشود که بحث مربوط باثر لعان در رابطه طفل با ابوینش مربوط بموردیست که سبب لعان انکار ولد باشد. زیرا در قذف بعلت نبودن طفل، بحث از اثر آن موضوعی نداشته و با اصطلاح منطقیون سالبه بانتفاء موضوع است.

رجوع از لعان

ممکنست زن یا شوهر در ضمن لعان از ادامه آن خودداری کرده و با پس از انجام لعان از آن پشیمان شوند. در این صورت بر رجوع آنها اثراتی مترتب میشود که بعداً ذکر خواهد شد.

قبل از بحث از چگونگی از رجوع تذکر این نکته لازمست که منظور از رجوع در معنی اخص آن پشیمانی شوهر است پس از خاتمه لعان و پشیمانی زن یا شوهر در ضمن لعان و خودداری از انجام آنرا نمیتوان رجوع محسوب داشت و پشیمانی زن نیز از لعان رجوع

بشمار نیاید. و به رجوع لعان در عنوان این قسمت معنی اعمی داده‌ایم که پشیمانی از آن باشد.

با توجه بنکته فوق میتوان گفت پشیمانی از لعان، نه رجوع خاص شوهر پس از خاتمه لعان، در دو موقع صورت پذیر است.

اول. پشیمانی در ضمن لعان

در این مورد باید بین انصراف زن از ادامه لعان با انصراف شوهر از ادامه آن فرق گذاشت چه بر انصراف هر یک از آندو اثراتی جداگانه مترتب میشود.

الف - انصراف زن از ادامه لعان:

اگر زن از ادامه لعان خودداری کرده و یا از ابتدا حاضر بانجام آن نشود ادعای شوهر ثابت فرض شده و خودداری زن از انجام آن بمنزله اقرار بادهای او تلقی میشود و بنابراین ادعای شوهر قذف باشد یا انکار ولد نتیجه و اثر آن متفاوت خواهد بود.

۱ - لعان بسبب قذف باشد

در این صورت زن زانیه محسوب شده و کلیه اثراتی که بر زنا مترتب میشود بر این خودداری از ادامه آن و یا حاضر نشدن بانجامش هم مترتب میشود یعنی گذشته از آنکه رابطه نسبی بین طفل و شوهر زن قطع میگردد بلکه رابطه نسبی بین خود زن و طفل هم از بین میرود.

۲ - لعان بسبب انکار ولد باشد

در این صورت نیز دو وجه مقرر است یکی اینکه شوهر بعلت نفی ولد تصریحی نکند و دیگری آنکه علت آنرا هم ذکر نماید که بنابراین وجه نیز دو فرض وجود دارد یا علت آنرا موطوءه بشبهه بودنش میدانند و یا زانیه بودنش.

در همه این موارد خودداری زن از لعان سبب قطع رابطه نسبی طفل با پدرش میشود ولی جز در فرض اخیر که شوهر علت نفی ولد را زناى زن ذکر میکند احکام زنا جاری نمیشود، چه وطی بشبهه غیر از زنا بوده و عدم تصریح بعلت انکار ولد هم حمل بر زناى زن نمیشود. اما خود داری زن از لعانیکه بسبب نفی ولد با ذکر علت زنا باشد گذشته از نفی ولد سبب ترتب کلیه آثارى میشود که بر قذف مترتب میشود.

باید دانست که در هیچیک از این موارد بجهت مؤثر نبودن زناى هر یک از دو همسر و همچنین وطی بشبهه آنها در رابطه زوجیت، این رابطه قطع نمیگردد.

ب - انصراف شوهر از ادامه لعان :-

اگر شوهر از ادامه لعان خودداری کند لعان کان لم یکن محسوب شده و در رابطه حقوقی او بازن و فرزندش هیچگونه تأثیری ندارد و خواه بین او و زوجه اش رابطه زوجیت و خواه بین او و طفل رابطه ابوت و بنوت استصحاباً بحال اولیه خود باقی میماند و از اینجهت فرقی نیست بین اینکه لعان بقذف شروع شده باشد و یا بانکار ولد .

دوم - پشیمانی پس از لعان -

در اینصورت نیز با پشیمانی از جانب زن است یا از جانب شوهر .

الف - پشیمانی زن از لعان -

اگر زن پس از انجام لعان پشیمان شود یعنی با ادعائیکه شوهر کرده بود گردن گذارد باز ادعای او ثابت فرض میشود و در اینمورد نیز از حیث ترتب آثار باید بین قذف و انکار ولد قائل به تفصیل شد .

۱- سبب لعان قذف باشد

اگر سبب لعان قذف باشد و زن پس از انجامش پشیمان شود یعنی با ادعای شوهر اعتراف کند زانیه محسوب میگردد . اما چون گذشته از اثرات حقوقی ، اثراتی جزائی نیز بر آن مترتب میشود ؛ از اینجهت در فقه مقرر است که چهار بار اعتراف خود را تکرار کند تا انحراف اولیه او مؤکد شده و پذیرفته شود .

۲ - سبب لعان انکار ولد باشد -

اگر لعان بسبب انکار ولد صورت گرفته باشد و زن از آن پشیمان شده و اعتراف به عدم تعلق طفل بشوهر کند یا تولد او را از زنا ذکر مینماید و یا ازوطی بشبیه . اگر اعتراف بزنا کند باز باید چهار بار اقرار خود را تکرار نماید تا پذیرفته شود و پس از آن بین او و طفلش بنا باینکه با زنا نسب ثابت نمیشود رابطه ای وجود نخواهد داشت . و اگر تولد فرزند را ازوطی بشبیه ذکر کند رابطه نسبی او با فرزندش قطع نمیگردد چه بنا بستفاد از مواد ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ قانون مدنی نسب حاصله از و طی بشبیه باطل نبوده بلکه صحیح است .

ب - پشیمانی شوهر از لعان (رجوع، در معنی حقیقی خود)

شوهر نیز ممکن است از ادعائیکه کرده پشیمان شده و از لعان رجوع نماید ؛ خواه لعان بسبب قذف صورت گرفته باشد و خواه بسبب انکار ولد . بر رجوع شوهر از لعانیکه

سبب آن قذف باشد اثراتی حقوقی مترتب نمیشود و اگر لعان با انکار ولد صورت پذیرفته باشد اثراتی بر آن مترتب میشود که نظر به اهمیت و ذکر آنها در قانون مدنی با تفصیل نسبتاً بیشتری ذیلاً از آن بحث میکنیم.

اثرات رجوع از لعان . قانون مدنی

قانون مدنی در ماده ۸۸۳ اثرات رجوع از لعان را ذکر کرده و میگوید :

«هرگاه پدر از لعان رجوع کند پسر از او ارث میبرد لیکن از ارحام پدر و همهچنین پدر و ارحام پدری از پسر ارث نمیبرد».

بر رجوع از لعان اثر دیگری جز همین اثر مندرج در این ماده که مانند احکام دیگر مربوط باین موضوع عیناً مأخوذ از فقه است بار نمیشود یعنی نه رابطه زوجیت سابقه برگشته و نه حتی حرمت ابدی زایل میشود .

قانون مدنی راجع به از بین رفتن حرمت ابدی با رجوع از لعان ، تصریحی ندارد ولی از ماده ۱۰۵۲ که لعان را بنحو اطلاق موجب حرمت ابدی دانسته بخوبی معلوم میگردد که چه قبل از رجوع و چه پس از آن ، حرمت باقی بوده و تقید آن به قید (ابدی) کاملاً میسرساند که بهیچوجه نمیتوان آنرا از بین برد .

قبل از توضیح حکم مندرج در ماده ۸۸۳ دو نکته قابل تذکر است :

یکی اینکه کلمه (پسر) مندرج در این ماده ناشی از عدم توجه قانونگذار بوده و خصوص پسر از آن منظور نیست بلکه بجای (فرزند) بکار رفته است زیرا فرقی نیست بین اینکه طفل ملاعن پسر باشد یا دختر .

دیگر اینکه ممکنست در وهله اول از کلمه «لیکن» مندرج در ماده چنین بنظر رسد که فرزند از خود پدر ارث نبرده لیکن از خویشاوندان او ارث میبرد یعنی قسمت اول ماده فوق عبارتست از : «هرگاه پدر از لعان رجوع کند پسر از او ارث میبرد لیکن از ارحام پدری» نه از خود او .

اما این توهم ، اگر حاصل شود ، با توجه بعبارت «پسر از او...» و قید «همچنین» مندرج در ماده باسانی از بین میرود زیرا مرجع ضمیر «او» بصراحت پدر است و قسمت اول ماده عبارتست از «هرگاه پدر از لعان رجوع کند پدر از او ارث میبرد» و قسمت دوم ماده بدنبال حکم فوق چنین مقرر میدارد «لیکن...» فرزندیکه پدرش از لعان رجوع کرده «از ارحام پدری ، و همچنین پدر و ارحام پدری از پسر ارث نمیبرد» که کلمه «همچنین» حکم مربوط بعبارت اول را عیناً به عبارت دوم معطوف میکند یعنی میسرساند که همانطوریکه پسر از ارحام پدری ارث نمیبرد ، خود پدر و ارحام پدری هم از پسر ارث نمیبرند .

لعان در قانون مدنی

باتوضیحات بالا معلوم شد که رجوع ازلعان تنها تأثیری که دارد ارث بردن پسر است از پدر خود بدون آنکه پدر بتواند از او ارث برده و یا طفل و ارحام پدری بتوانند از هم ارث برند .

این حکم شاید بنظر غیر منطقی بیاید اما دلیل آنرا چنین ذکر میکنند که اقرار هیچ کس بضرر دیگری جایز نبوده و نباید لطمه ای بحق غیر وارد آورد ولی چون اقرار هر کس بر علیه خود بنا بقاعده «**اقرار العقلاء علی انفسهم جایز**» نافذ است در این مورد نیز بر علیه خود او نافذ بوده و در نتیجه فرزند از او ارث میبرد بدون آنکه اقرار او بر علیه فرزندش نافذ بوده یعنی بتواند از او ارث ببرد . و بهمین دلیل هم بر علیه ارحام پدری از حیث ارث بردن آن طفل از ایشان و بر علیه آن طفل از جهت ارث بردن ارحام پدری از او نفوذی ندارد .

انتقادی بر استدلال فوق

ببینیم آیا در این استدلال نیز از نظر رعایت اصول اشکالی بچشم می خورد یا نه ؟

بعثی نیست که اقرار هر کس نباید سبب ضرر دیگران شود ، ولی باید دید که منظور از این گفته چیست ؟

صدر ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی حکمی را بعنوان اصل معین کرده و مقرر می دارد :
«**هر کس مدعی حقی باشد باید آنرا اثبات کند**» . ماده ۱۲۵۸ دلایل اثبات دعوی را شماره کرده و اقرار را در رأس همه آنها ذکر میکنند .

بنا بر این اقرار در صورتیکه حائز شرایط صحت باشد سبب اثبات مدعای مدعی است .

باقبول این اصل ، باید گفت ، یا رجوع پدر ازلعان که متضمن اقرار او بر صحت لعان است صحیح بشمار می آید و یا غیر صحیح ؛ اگر صحیح باشد مجدداً رابطه نسبی برقرار شده و بابرگشت آن نه تنها لازمست پدر از پسر ارث ببرد بلکه لازمست از اقوام پدری خود ارث برده و بهمین ترتیب پدر و اقوام پدری نیز از او ارث ببرند . و نمیتوان هیچیک از این احکام را مشمول قاعده «**اقرار بضرر غیر**» دانست .

زیرا بحث در وجود و عدم رابطه نسبی بوده و ارث بردن پسر از پدر باتوجه بماده ۸۸۲ قانون مدنی که موجبات ارث را تعدید و به نسب و سبب تحدید کرده است دلیل بر وجود رابطه نسبی است و باوجود این رابطه بحث ضرر منتفی است . عیناً مانند موردیکه

بوجود آمدن يك وارث جدید را نمیتوان سبب ضرر قابل جلوگیری مورث یا وارث دیگر تلقی کرد .

تحقق ضرر در وقتیت که حق ثابت‌ه‌ای از کسی فوت شود . برای وارث هر مورثی جز همان حق بالقوه‌ایکه پس از وجود شرایط دیگر از قبیل موت مورث و نظایر آن فعلیت می‌یابد حق دیگری متصور نیست و این موضوع بخوبی از قانون مدنی مستفاد میشود .

مثلا تصرفات هر کس بر ما یملک خود مادام که زنده است بنحو اطلاق پذیرفته شده و حتی تصرفات مریض هم در اموال خود بنا بسکوتی که در قانون مدنی نسبت بآن پیشه شده بر طبق اصالة الاباحه صحیح می‌باشد یعنی هر کس ولو در مرض متصل بمرک باشد میتواند هر نوع تصرفی که بخواهد در اموال خود کرده و حق بالقوه وارث مانع از تصرفات او نخواهد شد .

گفتیم که ارث بردن پسر از پدر با توجه بماده ۸۸۲ قانون مدنی دلیل برگشت رابطه نسبی بوده و تضرر سایر ورثه را نمیتوان مانع آن شمرد . در تأیید این نظر مسئله‌ای را که در فقه وجود دارد ذکر میکنیم :

آن مسئله اینست که اگر دو یا چند نفر وجود يك رابطه نسبی را بین خود ادعا نمایند بنحویکه یکی وارث دیگری محسوب شود ادعایشان پذیرفته شده و حتی احتیاجی باقائه بینه نیست و تنها شرط لازم برای صحت آن اینست که آندو معروفیت قبلی بداشتن رابطه نسبی دیگری نداشته باشند .

مثلا دونفریکه ادعای برادری هم را مینمایند قبلا به عموزادگی و یا هر نسب دیگر معروف نباشند (محقق ، شرایع چاپ صفحه ۱) : مطالعات فقهی

اذا تعارف اثنان ، ورث بعضهم من بعض ولا یكفان البینه ، ولو كانا معروفین بغیر ذلك النسب لم یقبل قولهما .

اگر دونفر خود را بداشتن نسبی معرفی کنند ، یکی از دیگری ارث میبرد و مجبور باقائه بینه برای اثبات آن نیستند ، و اگر بداشتن نسب دیگری معروف باشند ، قولشان پذیرفته نمیشود) .

چنانکه دیده میشود باوجود آنکه این اقرار بضرر سایر ورث بنظر میرسد و چه بسا موجب محرومیت بعض یا همه آنها از بعض یا تمام تر که گردد مع هذا اعتراف آنها بر رابطه نسبی حتی بدون احتیاجی به بینه پذیرفته میشود و در تعلیل آن از طرف فقها هم به عموم

لعان در قانون مدنی

«اقرار العقلاء» استناد میشود (مسالك چاپ ۱۲۱۴ قمری جلد دوم صفحه ۳۴۳ - جواهر، کتاب فرائض که اجماع فقها را با گفتن «بلاخلاف بیننا» بر این قول میدانند).
ما بچگونگی این مسئله کاری نداریم بلکه آنچه برای ما جالب است ارث بردن دو یا چند نفری است که خود را بداشتن رابطه نسبی معرفی میکنند از هم، و تمسک بعموم «اقرار العقلاء» در تعلیل آن از طرف فقهاء که از آن نتیجه میگیریم استناد به «اقرار العقلاء» برای ارث بردن پدر از طفل و ارحام پدری و طفل از یکدیگر، جایز نیست.
اما اگر اقرار صحیح نباشد نباید هیچ اثری بر آن مترتب شود و طفل از او ارث برد.

شاید بتوان ارث بردن پدر را از طفل يك مجازات مدنی تهمتی که وارد آورده بود دانست و ولی بازم در ارث بردن طفل از خویشاوندان پدری و آنها از او با فرض وجود رابطه نسبی انتقاد و یا حداقل، اشکال بجای خود باقی میماند مگر آنکه قائل شوی به رابطه نسبی از اصل برنگشته بلکه بطور استثناء طفل از پدر ارث میبرد و این ارث بردن طفل از او مجازات مدنی برای وی بشمار میرود نه ارث بردن او از طفل.

ثبوت لعان

بدیهیست اگر لعانی واقع شود باید به ثبوت برسد گرچه قوانین و آئین نامه‌ها و نظامنامه‌های ثبت ازدواج و طلاق بهیچوجه متعرض این موضوع نشده‌اند ولی میتوان از مجموعه آنها که ثبت هر نوع ازدواج و طلاقی را اجباری دانسته‌اند (ماده ۱ قانون ازدواج ۱۳۱۰) چنین نتیجه گرفت که ثبت آن، بخصوص با توجه با اثرات مهمی که در قانون مدنی برای آن بیش بینی شده، باید اجباری باشد.

نظر مقنن ایران نسبت بلعان

«انتقاد»

با توجه بسکوتی که مقنن قانون مدنی نسبت به وقوع لعان و رجوع و چگونگی انجام آن در پیش گرفته و در هیچ قانون دیگر نیز اشاره‌ای بآن نشده چنین برمیآید که قانونگذار نخواسته است واقعا آنرا در عرض سایر قوانین بپذیرد بلکه بنا بمقتضیاتی که در زمان تدوین آن وجود داشته، فقط از باب خالی نبودن قانون از این موضوع قهقی، در آن گنجانیده شده.

بقول یکی از اساتید دانشمند دانشکده حقوق که خود در تدوین جلد دوم و سوم

نشان در قانون مدنی

قانون مدنی دخالت داشته و عضو کمیسیون تهیه آن بوده است وجود آن در قانون جنبه تزیینی داشته و بنا بر اصرار وزیر عدلیه وقت در قانون ذکر شده است .

امروزه بخصوص با توجه بتغییرات عظیمی که در زندگی و روابط مردم ایجاد شده و همه جا از تساوی حقوق زن و مرد گفتگو می‌رود و مجلس شورای ملی نیز با تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر گامی در راه این مقصود برداشته است بهتر است آنرا از جنبه تاریخ حقوق مورد مطالعه قرار دادنه از حیث مقررات مثبت و درکار (Positif) . بویژه آنکه طلاق در دست مرد بوده و متأسفانه می‌تواند بدون آنکه نیاز به هیچ دلیلی باشد در هر وقت و هر موقعی که هوس کند زن خود را رها سازد .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی